دوئل عشقی پمپ بنزین را خونین کرد

8 مرداد 1403

شامگاه شنبه ششم مرداد، مرگ پسر جوانی در یکی از بیمارستان‌های پایتخت به بازپرس محسن اختیاری و تیم بررسی صحنه جرم اعلام شد.

به دنبال گزارش این خبر، تیم جنایی راهی محل شده و با جسد پسر 19 ساله در حالی مواجه شدند که از ناحیه سر و صورت بشدت مصدوم شده بود. بررسی‌های اولیه حکایت از آن داشت که پسر جوان به نام امیر در تصادف جانش را از دست داده است.

دوئل مرگبار

دوست امیر که شاهد این جنایت بود در تحقیقات در رابطه با این ماجرا گفت: شب حادثه به همراه امیر به پمپ بنزین آمدیم تا به موتور بنزین بزنیم. همزمان پسر جوانی نیز سوار بر یک پراید مشکی رنگ وارد جایگاه شد، دختر جوانی نیز در صندلی کنار او نشسته بود. امیر با دیدن دختر جوان شوکه شد؛ آنها مدتی قبل با هم آشنا شده بودند و امیر به او علاقه داشت اما دوستی آنها به هم خورده بود. امیر با دیدن او کنار پسر جوان بلافاصله به سمت راننده پراید رفت و ناگهان دعوای سختی بین آنها رخ داد. درگیری که بالا گرفت پسر غریبه بلافاصله سوار خودرو شد تا فرار کند. امیر هم با دیدن این صحنه برای اینکه مانع فرار آنها شود خودش را روی صندق عقب خودرو انداخت و فریاد می‌زد: نگه دار. اما راننده بدون توجه به فریادهای امیر حرکات مارپیچ انجام می‌داد تا امیر تعادلش را از دست بدهد و بیفتد. سرانجام هم او با شدت به زمین خورد و سرش آسیب دید.
به دنبال اطلاعاتی که دوست مقتول در اختیار تیم تحقیق قرار داد، کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی پایتخت وارد عمل شده و خیلی زود متهم فراری را دستگیر کردند. متهم در تحقیقات اولیه به قتل ناخواسته رقیب عشقی‌اش اعتراف کرد.

گفت‌وگو با متهم

چه شد که مرتکب قتل شدی؟
قصد کشتن کسی را نداشتم، فقط ترسیده بودم. وقتی امیر عصبانی و فریاد زنان به طرفم آمد وحشت کردم. فقط می‌خواستم فرار کنم.
به همین دلیل سوار خودرو شدم و حرکت کردم اما او خودش را روی خودرو انداخت. ناخودآگاه سعی کردم با حرکات مارپیچ، کاری کنم که امیر ماشین را رها کند. او خودش را به صندوق عقب ماشین آویزان کرده بود و... من ترسیده بودم.
او را از قبل می‌شناختی؟
هم محلی‌ام بود. اما من نمی‌دانستم با مهناز دوست بوده؛ من که از این ماجرا بی‌خبر بودم، با مهناز آشنا شدم و از بدشانسی با مهناز به پمپ بنزین رفتم و امیر هم آنجا بود.
بعد از فرار کجا رفتی؟

مهناز را به خانه‌شان رساندم و خودم هم به خانه عمویم رفتم. با او خیلی صمیمی هستم و تمام ماجرا را گفتم. فکرش را نمی‌کردم که امیر مرده باشد اما می‌ترسیدم که بعداً دوستانش برای انتقامگیری به سراغم بیایند.

عمویم از من خواست که خودم را معرفی کنم و در مسیر اداره آگاهی بودم که پلیس مرا شناسایی و دستگیر کرد.

**مرضیه همایونی